

معمای سرکوب بها ئیت

گفتگوی نوشین شاه‌رخی با فریدون وهمن

زندگی خانوادگی ما هم مثل بسیاری از خانواده‌های بهائی در طوفانی از بهائی‌آزاری درهم‌پیچیده بود و هر یک از اعضای خانوادگی ما به نحوی گرفتاری این رنج را داشت. از کودکی به یاد دارم که گاه به گاه افرادی از خانوادگی ما با سر و دست و پای شکسته، زخمی، خون‌آلود می‌آمدند منزل.

شهرزاد نیوز: فریدون وهمن استاد ایران‌شناسی دانشگاه کپنهاگ در رشته‌ی زبان‌ها و ادیان باستانی ایران است و در همین زمینه‌ها آثاری به زبان‌های فارسی، انگلیسی و دانمارکی نگاشته است. از آثار تازه‌ی وی "یکصدوشصت سال مبارزه با آئین بهائی" است که از سوی انتشارات باران در سوئد به چاپ رسیده و از استثناء کتاب‌های چاپ خارج از کشور است که در مدت یک سال چاپ سوم خود را نیز پشت سر گذاشته است.

وهمن در این کتاب به تاریخ معاصر ایران پرداخته و در تدوین آن از اسناد و مدارک دولتی و رسمی دولت‌های ایران در زمان پهلوی و جمهوری اسلامی استفاده کرده است؛ در کنار گفتگو و همچنین خاطرات و یادداشت‌های بهائیان، چه منتشر شده و چه منتشر نشده.

اما چرا استادی که تا کنون به ادیان کهن ایرانی پرداخته، حال تاریخچه‌ی تازه‌ترین دین ایرانی، یعنی بهائیت را تألیف کرده است؟

آشنایی با افکار و مکاتبی که از ایران برخاسته، همیشه به من این انگیزه را داده که تحقیق کنم. چرا؟ ایران یکی از کشورهای بوده که همواره توانسته به فکر و تمدن و دین جهانی هدایایی بدهد. و از آنجائیکه آشنایی کامل به دیانت بهائی و این نهضت دارم، طبیعی بود که بتوانم در دنباله‌ی آن مذهب‌هایی که در ایران باستان بوده - یعنی زردشتی و ادیانی که قبل از آن و بعد از آن بوده - این دین را بررسی کنم.

با این وجود به نظر می‌رسد که یاد‌های کودکی، تجربه‌ی بالیدن در خانواده‌ای بهایی و در یک سخن‌انگیزه‌های شخصی در تألیف این اثر از

سوی مؤلف بسیار نقش داشته‌اند:

در واقع از شش هفت سالگی که با وقایع و حوادث دور و برم آشنا شدم، ذهنم درگیر مطالب این کتاب بود، بدون اینکه هرگز بخواهم چنین کتابی بنویسم و چنین قصدی داشته باشم. زندگی خانوادگی ما هم مثل بسیاری از خانواده‌های بهائی در طوفانی از بهائی‌آزاری درهم‌پیچیده بود و هر یک از اعضای خانوادگی ما به نحوی گرفتاری این رنج را داشت. از کودکی به یاد دارم که گاه به گاه افرادی از خانوادگی ما با سر و دست و پای شکسته، زخمی، خون‌آلود می‌آمدند منزل.

وهم‌ن‌تنها تاریخ‌کشتار، سرکوب و تحقیر پیروان یک دین را از آغاز شکل‌گیری تا به امروز در این کتاب هفتصد صفحه‌ای به تحریر درآورده، بلکه به سکوت و یا حتی تأیید بخشی از مورخان و روشنفکران نیز اشاره کرده است. تاریخچه‌ای که از نظر مؤلف دچار یادزدائی شده و بسیاری از نویسندگان، روشنفکران و محققین بر آن چشم بسته و از این رویدادها با سکوت گذشته‌اند:

ملاها در طول صدوشصت و پنج سال کلمه‌ی بهائی را یک کلمه‌ی اهریمنی کرده‌اند، یعنی دیمون‌نایس کرده‌اند. از کلمه‌ی بهائی یک سدی ساخته‌اند که کسی نتواند آن طرف سد برود و ببیند توی بهائیت چیست. و به همین جهت روشنفکران ما ارزش‌گریز داشتند. شما تا ده سال پیش هیچ چیزی نمی‌بینید که درباره‌ی بهائی بنویسند و ساکت ارزش می‌گذشتند یا یک چیز منفی درباره‌اش می‌نوشتند. خوب این باعث شد که این دیانت را به فراموشی بسپارند، آن را عامل دست‌صهیونیست و روس و انگلیس و آمریکا و خارجی‌ها تلقی کنند و با آن به عنوان یک بیگانه‌ی داخلی رفتار کنند.

وهم‌ن‌در این میان تحولی مثبت در سال‌های اخیر می‌بیند و تأکید می‌کند که در دهی گذشته سکوت اهل قلم شکسته شده است:

در سال‌های اخیر نویسندگان و روشنفکران به پشتیبانی از بهائیان برخاسته‌اند، بیانی‌ها داده‌اند که "ما شرمگین هستیم". یک بیانی‌ه دادند که "ما هم بهائی هستیم" و این بسیار قابل تقدیر و نویدبخش است و نشان می‌دهد که بین ملت ایران تفاهمی ایجاد شده و صرف‌نظر از بهائی یا غیربهائی همه در مقابل ظلم و فشار غم‌همدیگر را دارند. و همه به این نتیجه رسیده‌اند که وقت آن رسیده تا ما به افکار و عقاید هم احترام بگذاریم، سوا از اینکه بهائی باشیم یا نباشیم،

چپی باشیم، راستی باشیم، چه نژادی و یا چه قومیتی داشته باشیم. انسانیت مهم است، و الا برجسب دین و اینها مهم نیست.

وهمن بازتاب این مدارای فرهنگی را نه تنها در اهل قلم، بلکه در میان توده‌ی مردم نیز مشاهده می‌کند:

از وقتی که آخوندها شروع کرده‌اند به سرکوب بهائی‌ها در لباس دولت و پاسدار و بسیج و نتوانسته‌اند مردم را تحریک بکنند که بریزند خانه‌ی بهائیان؛ چه بسا که مردم بهائی‌ها را پناه داده‌اند، چه بسا که مقابل آنها ایستاده‌اند، چه بسا که پاسداری که مجبور شده دختر جوانی را تیرباران کند به خاطر بهائیت نیمه‌شب آمده منزل مادرش با دسته‌ی گل و گریه‌کنان گفته من را ببخش، من خودم نمی‌خواستم این کار را بکنم.

صدوشصت سال از پای‌گیری دین بهائی می‌گذرد. صدوشصت سال است که پیروان این دین سرکوب شده و مورد پیگرد قرار می‌گیرند. از تحصیل محروم می‌شوند، خانه‌هایشان سوزانده می‌شود و یا به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند، فقط به خاطر اعتقادشان. از وهمن دلایل این سرکوب گسترده را می‌پرسم.

زیرا این دین حرفه‌ای تازه‌ای می‌زند که در صدوشصت هفتاد سال پیش انقلابی بود و با کشتار پاسخ دادند و امروز هم آن حرفه‌ها انقلابی است و هر کدام از آنها می‌تواند باعث کشتار و حبس و تبعید شود. مثل تساوی حقوق زن و مرد. یا اینکه دین باید سبب دوستی و محبت باشد؛ اگر دینی بخواهد سبب جنگ و جدال و دشمنی باشد، بی‌دینی بهتر است. خوب این حرف کوچکی نیست که شارع یک دین بیاید بگوید که بی‌دین باشید ولی با هم محبت و دوستی داشته باشید. اینها خوب لابد به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آید. همچنین ملا و آخوند و کشیش و خاخام و دستور و مؤبد از پیکره‌ی دین حذف شده. با انسان به عنوان انسانی که خودش می‌تواند تصمیم بگیرد روبرو می‌شود که نیازی ندارد کسی دیگر بخواهد برایش مسائل دینی‌اش را توضیح دهد. انسان خودش در این عصر می‌تواند فکر کند، می‌تواند تصمیم بگیرد و خودش انتخاب کند.